

باشیم. در هر حال باید چاره‌ای برای مشکلات اقتصادی مان بیندیشیم
فقه یا دنیوی است و به دنبال گشودن گره‌های دنیای ماست و یا به
دنیال مقاصد دیگر است که در این صورت اصلاً نباید نام علم گره‌گشا بر آن
نهاده. یا علمی است صدر صد اخروی که اصلاً کاری به دنیای ماندگار نمی‌گوید.
شما یک نظام دنیوی برای خودتان درست کنید و به این دستورات فقه هم
عمل کنید. فقط برای اینکه در جهان دیگر به شما ثواب بدهند و به بهشت
بروید. اما این جهانتان را درست مثل یک نظام سکولار باید اداره بکنید و هیچ
کاری هم نه به فقه نه به فقها و نه به هیچ کس دیگر نداشته باشید. به عبارتی،
یا این است یا آن. اما جمع این دو، ابتدا به نظر می‌رسد که نوعی زیرکی و یک
امر نشدنی است. با چنین اتفاقی، زندگی انسانی تقریباً مختل و منتفی
می‌شود. چنانکه می‌دانیم جایی که قانون به پایان می‌رسد، نقش اخلاق
آغاز می‌شود. پس این قانون در حقیقت متضمن اخلاقی است که ما در
جامعه به آن احتیاج داریم؛ به طوری که به کمتر از آن کار بر نمی‌آید و ما
آن مقدارش را «الزام آور» می‌کنیم و صورت قانونی به آن می‌دهیم و برایش
مجازات و امتثال آن تعیین می‌کنیم. ولی اخلاق در قانون خلاصه نمی‌شود
و دامنه بسیار فراختری دارد که البته جامعه به آنها حاجت مند است. علمای
اخلاق هم استدلال کرده‌اند که تمام اخلاق را در چارچوب قانون نمی‌توان
تحلیل کرد یعنی اگر روزی روزگاری کسی در سرش این هوس را بیرون اند که
همه ارزش‌های اخلاقی را قانونی بکند، آنگاه هم قانون از میان رفته است و
هم اخلاق. قانون نوعی اجبار با خودش می‌آورد که با عمل اختیاری اخلاقی
متنافست دارد. در این باره اجمالاً باید بگوییم که ما با داشتن قانون از اخلاق
بی‌نیاز نیستیم و اخلاق به نوبه خود، سهمی را در اداره و سلامت جامعه
به عهده دارد و ایفای می‌کند که قانون از پس آن بر نمی‌آید و درست همان طور
که در باب قانون، در باب فقه و در باب حقوق گفتیم که یا دنیوی نام است
یا اخروی نام از این روی، در باب اخلاق هم همین را می‌توانیم بگوییم. اصلاً
یکی از معانی سکولاریسم در جهان جدید نیز همین است.

می‌خواهم ادعا کنم، احکامی هم که در علم اخلاق جاریست، یا دنیوی
دنیوی است یا اخروی اخروی. یک علم اخلاقی که جامع هر دو وجه باشد
نمی‌تواند شکل بگیرد. این مسأله نه تنها هیچ مشکلی برای علم اخلاق ایجاد
نمی‌کند بلکه آن را تواناتر و چالاک‌تر می‌کند و پاره‌ای از غل و زنجیرهای
نابه‌جا از دست و پای او برمی‌دارد.

علم اخلاق دنیوی یعنی علم اخلاقی که خدام نیازهای اخلاقی زندگی
این جهانی ماست. به هر حال اخلاق نقش بزرگی در جوامع دارد؛ چه اسمش
را بیاوریم، چه نیاوریم. اگر اخلاق، حذف و سکولاریته به گوش شما می‌خورد،
یکی از محصولات فرعی این امر است. یعنی یکی از معانی دقیقش این است
که تعیین بشود که حد دنیا تا کجا است و امور چگونه باید به قالب زندگی دنیا
در آیند تا تحقق پذیر باشند و از توانایی و کارایی لازم برخوردار شوند؛ حال
می‌خواهد علم حقوق یا علم اخلاق باشد.

علم حقوقی که در آن واحد به دو دنیا ناظر است و می‌خواهد در آن
واحد آنها را اداره بکند، هیچ کدام را اداره نخواهد کرد. مگر در صورتی که دومی
را تابع اولی کند.

لذا سؤالی که من مطرح کردم مبنی بر این که «آیا فقه ممکن است»،
جوابش چنانکه گفتم این است که بله فقه ممکن است، به شرط این که
دنیوی دنیوی باشد. بله فقه ممکن است، به شرط این که اخروی باشد. اما
ناممکن است وقتی که بخواهد هر دو را در عرض یکدیگر جمع کند. به همین
قرار اگر این پرسش را مطرح کنیم که «آیا اخلاق ممکن است»، باز پاسخ من
این است، آری ممکن است، به شرط این که کاملاً اخروی باشد و ناممکن
است اگر بخواهد این هر دو را با هم داشته باشد و آنها را در عرض هم قرار دهد.
اگر یکی را تابع دیگری بکند، باز هم ممکن است برای این که دیگر در
آلی صورت ما دو چیز نداریم، و یکی از دل دیگری بیرون می‌آید و شما
می‌توانید تکلیف هر کدام را معین کنید. در واقع تکلیف آن امر تبعی را هم
روشن کرده‌اید. در آنجا یک دنیا، یک منظومه و یک مجموعه یک پارچه
روبه‌رو هستید که حکم از اولی به دومی سرایت می‌کند و شما دیگر غم آن
امر تبعی را به نحو مستقل نمی‌خورید. همان امر اولی و اصلی را اداره و آباد
می‌کنید و تنظیم می‌نمایید و مطمئن هم هستید که نظم اولی به دومی هم
انتقال خواهد یافت و شما به مراد و مقصودتان خواهید رسید. آنچه آوردم
بر سبیل مقدمه بود و حالا می‌توانیم وارد بحث اصلی شویم: «آیا عدالت
ممکن است؟» پاسخ به این سؤال در گرو این است که ما از ما عدالت چه
تعریفی داریم و آن را متعلق به چه فنی می‌دانیم. پاره‌ای از علمای عدالت
شناس روزگار ما معتقدند که عدالت از اجزای اخلاق و متعلق به علم اخلاق
نیست. یک مسأله خیلی جدی و البته بغرنجی است که باید روی آن تأمل

کرد و من هم متمایل به همین رای هستم
عدالت خواهی البته یک ارزش اخلاقی نیست، اما این دو چیز را باید
از یکدیگر جدا کنیم. شما به منزله یک انسان چه انسان دین دار، چه غیر
دین دار، با دلایل و مبانی‌ای که خودتان دارید، از منظر اخلاقی باید
عدالت خواه باشید. باید ظلم ستیز باشید [و] اما این که خود عدالت
چیست و یا ارزشی از ارزش‌های اخلاقی است یا نه محل اختلاف کثیری
از علمای اخلاق و فیلسوفان اخلاق است. فیلسوفان سیاست امروزه
معتقدند که عدالت یک ارزش اخلاقی محسوب نمی‌شود. من در مقاله‌ای
که تحت عنوان «اخلاق خدایان» نوشته‌ام، از راه خاصی در این امر استدلال
کرده‌ام.

دو مقوله دیگر به گمان من به لحاظ تئوریک مشکلی ندارد. یا حداقل
بن بستنی تناقضی ندارد و به نفعی خودش نمی‌انجامد. عدالت، دادن نظم و
سامان به زندگی‌ای است که ما در این جهان داریم تا این زندگی مطلوب‌تر،
عادلان‌تر، انسانی‌تر شود و وجدان ما و طبع ما آن را بهتر بپسندد و بر آن
صحه بگذارد. اجمالاً معنایش این است که آدمیان به حقوق خود برسند.

اگر شما به خاطر یک ملاحظه اخروی، کسی را در این عالم از حقی محروم
کردید و گفتید، از این حق [در این دنیا] بگذرید، در عوض آنجا [در آن دنیا]
به حق خودت خواهی رسید. این همان عدالت ناممکن است. این همان
عدالت نشدنی است. اگر ما عدالت را تعریف می‌کنیم فقط و فقط باید مصالح
دنیوی حقوق این جهان را در نظر بگیریم، چرا که آن جهان، حکایت دیگر
دارد. توجه بکنید ما در اینجا مثل مولانا نیستیم که به محبوب خودش
خطاب می‌کرد و می‌گفت: «این جهان با تو خوش است و آن جهان با تو
خوش است؛ این جهان بی من می‌اش و آن جهان بی من مرو» این یک
مفهوم لطیف در خطاب به محبوب مولانا است، ولی محبوب مایه نام عدالت
امری نیست که هر دو جهان با او خوش باشد. «خوش خرامان می‌روی
بی من مرو؛ ای حیات دوستان در بوستان بی من مرور ای فلک بی من
مگرد و ای قمر بی من متاب؛ ای زمین بی من مرو ای زمان بی من مرو» در
آنجا [اخلاق خدایان] آورده‌ام که اخلاق فضیلتی از فضائل اخلاقی برای من
نیست. فضیلتی به نام عدالت امر زائدی است و ما با داشتن علم اخلاق،
فضائل اخلاقی عدالت را هم داریم یعنی مجموعه فضائل اخلاقی همان
عدالت است نه اینکه علاوه بر فضائل اخلاقی و در بالای سرشان یک فضیلت
دیگر [عدالت] هم داریم وقتی کسی آراسته به فضائل اخلاقی بود این شخص
را شما می‌توانید عادل بخوانید. وقتی که جامعه‌ای متخلق به فضائل اخلاقی
بود می‌توانید آن جامعه را عادل بخوانید؛ چیز دیگر بالای سر آنها و در کنار
آنها و علاوه بر آنها به نام عدالت وجود ندارد. عدالت یک نام اخلاقی است در
انتزاعی ترین ارتفاع ممکن. توجه می‌کنید عدالت نام طبیعی هیچ فعلی
نیست یعنی شما هر کاری را می‌توانید بکنید و نامش را عادلانه و یا غیر عادلانه
بگذارید. در واقع، نام طبیعی افعال انسانی نیست، بلکه یک عنوان اخلاقی
است که این عنوان اخلاقی کاربردهای مختلف دارد و با معیارهای متفاوتی
در مصادیق مختلف به کار می‌رود. باری سؤال از اینکه «آیا عدالت ممکن
است یا نه» دوباره به همین جا برمی‌گردد که آیا عدالت اولاً می‌تواند مفهومی
باشد که برای هر دو دنیای مار کار کند، یا عدالت را هم مثل آن مقولات قبلی
اخلاقی و فقهی باید به عدالتی که به کار این جهان می‌آید، عدالتی که به کار
آن جهان می‌آید و عدالتی که به خیال بعضی‌ها به کار هر دو جهان می‌آید
دسته‌بندی کرد. طبعاً اگر این سومی باشد ناممکن است. چنین چیزی در
تحلیل دقیق تاب تحلیل را نمی‌آورد و فرومی‌پاشد و فرومی‌ریزد. ما این
جهان را تحت این مقولات حقوقی باید چنان اداره کنیم که گویی فقط در
این جهان زندگی می‌کنیم و گویی جهان دیگری نیست. البته برای جهان
دیگر هم برنامه می‌ریزیم، فکر آن هم هستیم، اما نباید حساب‌ها را با هم
قاطی کنیم، اگر قاطی کنیم هر دو را از دست می‌دهیم این نکته فوق‌العاده
مهمی است. لذا سؤال اول را مبنی بر اینکه «آیا عدالت ممکن است» و «آیا
عدالتی که هر چه از این جهان کم آورد از آن دیگری مایه بگذارد، آیا چنین
عدالتی ممکن است؟» در پاسخ باید بگوییم، خیر، ممکن نیست. این نه تنها
عدالت نیست بلکه عین بی‌عدالتی است و یا هیچ تعریفی از عدالت نمی‌خواند.
اما عدالتی که فقط این جهان را مدنظر قرار بدهد و برای آبادانی و مطبوع
شدن زندگی در این جهان بکوشد و تئوری بدهد، چنین چیزی البته ممکن
است و حکیمان هم در طول تاریخ به دنبال تئوری پردازی در این باب بوده‌اند
و توفیق‌های نسبی هم به دست آورده‌اند. اگر چه قصه اینکه عدالت نشانی
ندارد مثل حقیقت، ماهیت و معنا باید مدنظر شما باشد و رسیدن به نهایت
مسیر ظاهر اقسامت ما نیست.

اگر شما به خاطر یک
ملاحظه اخروی،
کسی را در این عالم
از حقی محروم
کردید و گفتید، از این
حق [در این دنیا]
بگذرید، در عوض
آنجا [در آن دنیا]
به حق خودت خواهی
رسید. این همان
عدالت ناممکن
است. این همان
عدالت نشدنی است.
اگر ما عدالت را
تعریف می‌کنیم فقط
و فقط باید مصالح
دنیوی حقوق این
جهان را در نظر
بگیریم.
عدالت یک نام
اخلاقی است
در انتزاعی ترین
ارتفاع ممکن